

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۷۵ - یکشنبه ۹۵/۲/۵

بررسی کلام شیخ رحمته در حل اشکال مثبتیت بر فرض جریان استصحاب قابلیت اجزاء سابقه

اولاً: عرف کاملاً می‌فهمد که قابلیت اجزاء متحققه یک چیز است و وجوب استیناف و عدم وجوب استیناف چیز دیگری است؛ آن را یک حکم و این را یک موضوع می‌بیند، لهذا نمی‌توان گفت استصحاب قابلیت یعنی عدم وجوب استیناف. بله از باب موضوع و حکم مانعی ندارد.

ثانیاً: وجوب استیناف یک امر شرعی نیست. وقتی عملی ناقص بود و قابل اتمام نبود و مکلف ملزم به استیناف شود، یک خطاب مولوی با عنوان «إستأنف العمل» ندارد، بلکه مولا فرموده است «صلّ» یا «تجب الصلاة»، اگر مکلف آن را امتثال کرد فبها و نعمت، اگر مکلف وسط عمل متوجه شد، نمی‌تواند آن را اتمام کند و چیزی که قطعاً مضر است آورده است، اعم از مانع یا قاطع، عقل می‌گوید این عمل فایده ندارد و باید دوباره از نو شروع کرد تا امتثال «صلّ» یا «تجب الصلاة» محقق شود. لذا یک امر مولوی با عنوان «استأنف العمل» وجود ندارد، بلکه وجوب استیناف یک امر عقلی است، در نتیجه نمی‌تواند مشکل استصحاب در مثبت بودن را حل کند.

إن قلت: ما عنوان را عوض می‌کنیم و می‌گوییم که استصحاب قابلیت اجزاء متحققه، مساوی است با «اتم العمل» یا مساوی است با «لا تقطع العمل»، در نتیجه وجوب اتمام عمل یک امر شرعی است و حداقل آن است که اجماع قائم است بر اینکه کسی که وارد نماز شد باید آن را اتمام کند.

قلت: در این صورت حقیقتاً برگشت این استصحاب به استصحاب وجوب اتمام عمل یا استصحاب حرمت قطع عمل است که شیخ رحمته هر دو را مورد اشکال قرار داده است و خلاصه‌ی اشکال شیخ رحمته چنین است که آن استصحاب مربوط به جایی است که احراز شود عمل انجام شده تاکنون صحیح بوده و در نتیجه اتمام عمل برای

مكلف مقدور است و لذا خطاب می‌آید «اتمم العمل». یا به تعبیر دیگر خطاب بیان می‌کند عملی که تا الآن صحیح است را «لا تقطع» یا «اتممه»، اما فرض این است که بعد از عروض محتمل القاطعیه نمی‌دانیم این عمل تاکنون صحیح است یا خیر، لامحاله شبهه‌ی موضوعیه‌ی «لاتنقض الیقین بالشک» می‌شود. به تعبیر دیگر اگر به جهتی شک کنیم با وجود صحت اجزاء هنوز وجوب اتمام عمل هست یا نه، می‌توان استصحاب وجوب اتمام کرد و اگر شک در صحت اجزاء محققه حاصل شود، احراز موضوع استصحاب نمی‌شود.

علاوه بر آن اشکال دیگری نیز وجود دارد که: قابلیت اتصال یا قابلیت اجزاء سابقه لاتصال الاجزاء الباقیه، امری عقلی است و امر شرعی نیست؛ زیرا شارع نفرموده است مقداری را که آورده است قابلیت اتصال اجزاء لاحقه دارد به نحوی که هیأت واحده حاصل شود، بلکه این امری است که عقل آن را درک می‌کند. بنابراین اصلاً قابلیت مذکور نمی‌تواند موضوع استصحاب قرار بگیرد.

جریان استصحاب در شک در محتمل المانعیه و القاطعیه از حیث شبهه‌ی موضوعیه

همان‌طور که اشاره کردیم همه‌ی این مباحث درباره‌ی شک در محتمل المانعیه و القاطعیه، مربوط به شبهه‌ی حکمیه بود. اما از حیث شبهه‌ی موضوعیه که مثلاً آیا مانعی محقق شد یا خیر، یا این شیء که محقق شده مصداق مانع است یا خیر، و آیا مثلاً نجاست روی بدن آمد یا خیر، یا آنچه که آمده است نجاست است یا نیست؟

در این صور می‌توانیم استصحاب را جاری کنیم و بگوییم قبلاً نجاستی نیامده بود، الآن هم نیامده است. قبلاً قهقهه‌ای نیامده بود الآن هم نیامده است. یا حداقل به صورت استصحاب عدم ازلی می‌توانیم استصحاب را جاری کنیم و از این نظر مشکلی وجود ندارد. و در مواردی که استصحاب صحت هم در شبهه‌ی حکمیه گفتیم جاری است، در شبهه‌ی موضوعیه‌ی آن هم جاری می‌باشد.

تنبیه دوازدهم: استفاده قاعده‌ی یقین از اخبار استصحاب

آیا از مثل «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» یا «لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک» و نظیر این عبارات که در روایات مبارکه‌ی دالّه بر استصحاب وجود داشت، علاوه بر استفاده‌ی استصحاب که قبلاً آن را اثبات کردیم و مفروغ منه است، می‌توان قاعده‌ی یقین را نیز از آنها استفاده کرد یا خبر؟

قاعده‌ی یقین به این معناست که کسی در زمان سابق یقین به امری پیدا می‌کند، بعداً شک می‌کند که آیا آن یقین سابق مطابق واقع بود و متیقنش ثابت بود یا خیر و در حقیقت در قاعده‌ی یقین، شک و یقین در یک زمان

جمع نمی‌شود بلکه در زمانی یقین وجود دارد؛ مثلاً مکلف جمعه یقین به عدالت زید دارد و شنبه شک می‌کند که آن یقینی که در روز جمعه به عدالت داشته است مطابق واقع بوده یا یقین خطایی بوده است.

اصطلاح «شک ساری» اصطلاح زیبایی است؛ یعنی شکمی که الآن در روز شنبه محقق است، سرایت می‌کند به آن یقینی که روز جمعه بوده است و آن را متزلزل می‌کند. اگر کسی قاعده‌ی یقین را قبول داشت معنایش آن است که بعد از اینکه یقین به امری پیدا کرد و سپس در آن شک کرد، باید طبق همان یقین سابق در آن زمان، آثار را مترتب کند.

اما در استصحاب، در یک زمان هم یقین وجود دارد و هم شک، ولی یقین مربوط به متیقنی است که در سابق بود و الآن هم یقین نسبت به آن پابرجاست و فقط شک در استمرار متیقن سابق است.

این احتمال در ذهن برخی وجود داشته است که لعل «لا تنقض الیقین بالشک» هم استصحاب را شامل می‌شود و هم قاعده‌ی یقین را بیان می‌کند. ظاهر این احتمال هم خیلی بعید به نظر نمی‌آید. چه بسا کسی بگوید «لا تنقض الیقین بالشک» یعنی یقین را با شک نشکن، حال چه شک در اصل متیقن یقین باشد یا در استمرار متیقن آن یقین باشد، یا به تعبیر دیگر شک در متیقن از حیث حدوثش باشد یا شک در متیقن به اعتبار استمرارش باشد. إلا اینکه تقریباً همه یا عمده‌ی اعلام اصول، فرموده‌اند که هر دو قاعده یعنی قاعده‌ی استصحاب و قاعده‌ی یقین از این اخبار استفاده نمی‌شود.

اعلام به استفاده‌ی هر دو مطلب از مثل این عبارات، سه نوع اشکال وارد کرده‌اند.

اولین اشکال یک اشکال ثبوتی است که اصلاً متکلم نمی‌تواند ثبوتاً مفاد هر دو قاعده را مضموم یک عبارت قرار دهد. به تعبیر دیگر شمول عبارت نسبت به هر دو قاعده از ابتدا محذور ثبوتی دارد.

اشکال دوم اینکه شمول عبارت نسبت به هر دو قاعده، در انتها منجر به محذور ثبوتی می‌شود؛ زیرا محذور ثبوتی گاه از ابتدا است و گاه از انتها. محذور اول مربوط به ابتداست و محذور دوم مربوط به انتها.

نوع سوم اشکال هم مربوط به عالم اثبات است؛ یعنی در عالم استظهار نمی‌شود هر دو قاعده را از این عبارات استظهار کرد و اگر قاعده‌ی یقین ثابت باشد برای خودش دلیل جدایی باید داشته باشد.

در همه‌ی این حرف‌ها مفروض این است که مثل «لا تنقض الیقین ابداً بالشک» دلالتش بر استصحاب تمام است و فقط بحث می‌شود که آیا این روایات می‌تواند قاعده‌ی یقین را هم شامل شود یا خیر، لذا دوباره از حیث شمول اخبار نسبت به استصحاب سخنی نخواهیم گفت.

اشکال اول: اشکال ثبوتی از حیث مبدأ بر استفاده‌ی هر دو قاعده از اخبار

میدان‌دار این بحث، بیشتر محقق نائینی رحمته‌الله است، چنانکه در بعضی مباحث دیگر هم این چنین است. این محقق جلیل‌القدر می‌فرماید: در استصحاب و قاعده‌ی یقین چهار حیثیت و جهت وجود دارد که در هیچ یک از این چهار جهت ادله نمی‌تواند نسبت به هر دو قاعده شمول داشته باشد و فرض این است که نسبت به استصحاب شمول دارد، پس شامل قاعده‌ی یقین نمی‌شود. این چهار حیثیت که در استصحاب و قاعده‌ی یقین وجود دارد چنین است: ۱. حیثیت خود یقین ۲. حیثیت متیقن ۳. حیثیت نقض ۴. حیثیت حکم.

اما حیثیت یقین؛ محقق نائینی رحمته‌الله می‌فرماید حیثیت یقینی که در استصحاب ملحوظ است با حیثیت یقینی که در قاعده‌ی یقین ملحوظ است قابل جمع نیست. در نتیجه در یک استعمال، هر دو نمی‌تواند ملحوظ باشد. در استصحاب، یقین بما هو مرآة و کاشف عن المتیقن ملحوظ است، اما در قاعده‌ی یقین نه بما هو کاشف، بل من حیث نفسه ملحوظ است؛ زیرا کاشفیت یقین علی الفرض زمین خورده است و شک

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۵۸۸:

... لا بأس بتوهم شمول إطلاق قوله: «لا تنقض» لهما، بتقريب: أن الشكّ اللاحق في القاعدة و في الاستصحاب إنّما يكون من الأحوال و الطوارئ اللاحقة للیقین، و لا مانع من إطلاق الحكم بالنسبة إلى الطوارئ اللاحقة للموضوع، فإطلاق قوله عليه السلام «لا تنقض الیقین بالشكّ» لحالتی بقاء الیقین و زواله يقتضی شمول الحكم للقاعدة و الاستصحاب.

هذا، و لكنّ التحقیق: أنه لا يمكن أن تعمّ أخبار الباب كلا من القاعدة و الاستصحاب لأنّه لا يمكن الجمع بينهما في اللحاظ من جميع الجهات، لا من جهة الیقین و لا من جهة المتیقّن و لا من جهة النقض و لا من جهة الحكم.

أما من جهة الیقین: فلأنّ الیقین في باب الاستصحاب إنّما يكون ملحوظا من حیث كونه طريقا و كاشفا عن المتیقّن، و في القاعدة يكون ملحوظا من حیث نفسه لبطان كاشفیته بعد تبدّله إلى الشكّ.

و أما من جهة المتیقّن: فلأنّ المتیقّن في الاستصحاب لا بدّ و أن يكون معرّی عن الزمان غیر مقيّد به، و في القاعدة لا بدّ من لحاظه مقيّدا بالزمان، لأنّ مفاد القاعدة إنّما هو عدم نقض المتیقّن في الزمان الّذی تعلّق الیقین به، فلو تعلّق الیقین بعدالة زيد في يوم الجمعة و في يوم السبت شكّ في عدالته في يوم الجمعة، فمعنى عدم نقض الیقین بالشكّ: هو عدم نقض الیقین بعدالة زيد في يوم الجمعة بالشكّ فيها، فلا بدّ في القاعدة من لحاظ زمان حصول الیقین في الحكم بعدم انتقاض المتیقّن في ذلك الزمان، بخلاف الاستصحاب، فإنّه لا يلاحظ فيه زمان حصول الیقین.

و أما من جهة النقض: فلأنّ نقض الیقین في الاستصحاب إنّما يكون باعتبار ما يقتضيه الیقین من الجری العملي علی طبق المتیقّن، و في القاعدة إنّما يكون باعتبار نفس الیقین، و ذلك من لوازم لحاظ الیقین موضوعا أو طريقا.

و أما من جهة الحكم: فلأنّ الحكم المجعول في القاعدة إنّما هو البناء العلمی علی ثبوت المتیقّن في الزمان الیقین، و في الاستصحاب هو البناء العلمی علی ثبوت المتیقّن في زمان الشكّ.

فالقاعدة تباین الاستصحاب من كلّ جهة من هذه الجهات الأربع، فلا يمكن أن يعمها أخبار الباب، بل لا بدّ و أن تكون الأخبار متكفّلة لاعتبار أحدهما، و حیث إنّ موردها لا ينطبق علی القاعدة فلا بدّ و أن تكون متكفّلة لاعتبار الاستصحاب فالقائل باعتبار القاعدة لا بدّ من أن يلتبس دليلا آخر علی ذلك. و قد يستدلّ لها بقاعدة الفراغ، و سیأتی البحث عنها (إن شاء الله تعالى).

به آن سرایت کرده است. پس من حیث نفسه لحاظ می‌شود، (من حیث أنه صفة لا من حیث طریقته) زیرا فرض آن است که شک به یقین سرایت کرده است و الآن یقین موجود نیست و شک وجود دارد که مطابقت داشته است یا نه.

اما حیث متیقن؛ ایشان به تبع مرحوم آخوند که چنین سخنی دارند^۱ می‌فرمایند: متیقن در استصحاب منسلخ و معرّای از زمان است تا اگر رفع ید از آن شود، صدق کند که با شک، نقض یقین شده است و گرنه اگر با شک در عدالت زید در روز شنبه، از یقین به عدالت زید روز جمعه رفع ید شود، نقض یقین به شک نشده است؛ زیرا یقین مربوط به روز جمعه بوده است و شک مربوط به روز شنبه بوده است. اینکه گفته می‌شود اگر رفع ید از یقین کنید نقض یقین کردید، به این دلیل است که زمان ملغی است؛ کان الآن یقین و شکی بالفعل موجود است و اگر کسی به شک عمل کند یعنی نقض یقین کرده است.

اما در قاعده‌ی یقین، زمان محفوظ و مأخوذ است؛ چون معنایش این است که متیقنی که در سابق با یقین سابق احراز شده بود، با شکی که در زمان لاحق به آن یقین سرایت می‌کند نقض نکن. لذا جمع بین دو قاعده یعنی جمع بین الغاء زمان و اخذ زمان از حیث متیقن؛ چون در استصحاب زمان ملغی است اما در قاعده‌ی یقین زمان را اخذ کرده‌ایم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. در الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد (الحاشیة الجدیة)، ص ۳۸۸:

قوله (قدّه): فَإِنَّ مَنَاطَ الاستصحاب هو اتحاد - إلخ -.

فإنّه لو لا لحاظ اتّحادهما لما كان العمل على خلاف اليقين نقضا له بالشكّ ولا العمل على طبقه مضيا على اليقين، فلا بدّ من عدم ملاحظة الزّمان وأن متعلّقهما مع ملاحظته اثنين، و متعلّق الشكّ و اليقين في القاعدة و إن كان أيضا متّحدا، إلّا أنّه مع ملاحظة الزّمان، فكان إلغاء الشكّ و المضي على اليقين في الاستصحاب عبارة عن التّعبّد بثبوت المشكوك في اللاحق كما كان في السابق، و في القاعدة عبارة عن التّعبّد بثبوتيه فيه سابقا و إن شكّ في ثبوتيه كذلك لا حقا، و اختلاف مؤداهما و إن لم يمنع عن الجمع بينهما في كلام واحد مشتمل على ما يعممهما بمفهومه و يحويهما بمعناه حاك عن حرمة النّقض، و وجوب المضي في الواقع باللحاطين اللّذين كانا موجبين لاختلاف مؤدّی القاعدة، كما إذا قيل مثلا (لا تنقض اليقين بالشكّ) الّذي كان له تعلّق بالشكّ الّذي كان له تعلّق بما تعلّق به اليقين، فإنّ التّعلّق بإطلاقه يعمّ ما إذا كان تعلّقه به بأصل ثبوتيه الّذي لا بدّ فيه من اتحاد المتعلقين و لو مع ملاحظة الزّمان أو بقائه الّذي لا بدّ من اتّحادهما مع عدم ملاحظته، إلّا أنّه لا يكاد يمكن الجمع بينهما فيما إذا لم يكن هناك ما يحكي عنهما بمفهومه، و يظهر في تحقّقهما بإطلاقه أو عمومه، بل كان إرادتهما بالجمع بين اللّحاطين في خطاب واحد قصد به ضرب كلتا القاعدة، ضرورة امتناع الإنشاء الواحد بلحاطين متنافيين و نظرين متضادين، لحاظ المتیقّن مع زمانه و لحاظه بدونه، و النّظر إلى ثبوتيه في زمان قطع بثبوتيه فيه من دون نظر إلى بقائه، و النّظر إلى خصوص بقائه.